

پاسخ منتقد جواد طباطبایی به نقدی در «عصر ایران»

حق دارید تعجب کنید، چون نمی‌دانید!

در حقیقت رمز ماندگاری مملکت سبب فقط بخاطر زیبایی بیان و وسعت خیال شاعران و استفاده از واژه های نغز و پر معنی نیست رمز جاویدانگی این اشعار جنبه متعالی و انسانی و والای آنها است.

تاریخ: ۲۵ دی ۱۳۹۷ - ۱۷:۳۷

کد خبر: ۶۴۹۳۲۰

عصر ایران - سخنی از دکتر سیدجواد طباطبایی که با نظریه «ایران‌شهر» شهرت دارد در نوشته ای از «عبدالنبی قیم» - پژوهشگر و فرهنگ نامه نویس - نقد شد. علیرضا افشاری - روزنامه نگار و کنش‌گر فرهنگی- به این نقد پاسخ داد و حالا آقای قیم نه به آقای طباطبایی که به آقای افشاری پاسخ داده است:

عبدالنبی قیم: پس از طرح سؤال بنده از آقای جواد طباطبایی، عده ای در صدد پاسخگویی بر آمدند. از میان پاسخ های ارسال شده نوشته آقای علی رضا افشاری تحت عنوان: "مقایسه تان درباره شاهنامه عجیب بود، آقای قیم"، توسط دوستان در "عصر ایران" قابل اعتنا شناخته شده است، از این رو به نوشته ایشان جواب می دهم.

بنده از آقای جواد طباطبایی خواستم در قبال این سخن خود که گفته بود: "عرب ها جایی عنوان کرده اند



که عرب نمی تواند شاهنامه داشته باشد." به ما نشان دهند عرب ها کجا گفته اند که نمی توانند شاهنامه داشته باشند؟ گرنه من ناگزیرم بگویم که ایشان دروغ می گوید. آقای علی رضا افشاری بجای ایشان در صدد پاسخگویی بر آمده و بجای "عرب ها" فقط از ابن اثیر سخن گفته است.

آقای افشاری باید بگذارند خود آقا ی طباطبایی جواب بدهند؛ الحمدلله ایشان زنده هستند. ثانیاً آقای افشاری باید به ما می گفت ابن اثیر چه گفته؟ آقای افشاری باید عین نوشته ابن اثیر را می نوشت. بعد نام کتاب ابن اثیر و شماره صفحه را ذکر می کرد. و اگر کتاب به زبان عربی است و یا ترجمه شده. این را قید می کرد تا از صحت گفتار او مطمئن شویم. درست همان کاری که نویسندگان

و مورخان و علما می کنند و بنده در این نوشتار آن را رعایت کرده ام. تا زمانی که آقای افشاری عین نوشته ابن اثیر و نام کتاب و شماره صفحه را ذکر نکند، نوشته او در این مورد فاقد اعتبار است.

ضمناً آقای طباطبایی نگفته است که ابن اثیر گفته ، بلکه گفته "عرب ها" گفته اند، ابن اثیر که عرب ها نیست. هر چند که بعید می دانم ابن اثیر چنین سخنی گفته باشد، به فرض محال که ایشان چنین حرفی زده باشد، شرط امانت و صداقت ایجاب می کرد آقای طباطبایی بگوید: ابن اثیر گفته. این درست است که

ما بگوییم ایرانی ها گفته اند فردوسی طرفدار پادشاهان بوده، بعد وقتی از ما بپرسند ایرانی ها کجا گفته اند ؟ بگوییم احمد شاملو گفته. این نشانه تحریف گفتار و عدم رعایت امانت و فقدان صداقت است.

اما در خصوص نوشته آقای افشاری ایشان در نوشته خود نشان دادند که معنی شعر را نمی دانند، همچنین از متن ایشان پیداست او حتی یک بیت از معلقات سبع را نخوانده است. اگر ادوارد براون گفته که شاهنامه حتی برای یک لحظه با معلقات سبع نمی توان مقایسه کرد ، او هم معلقات سبع را خوانده و هم شاهنامه را خوانده است. اگر بنده هم این سخن را بیان کرده ام بسان پروفیسور ادوارد براون معلقات سبع و شاهنامه را خوانده ام. اما بنظر می رسد آقای افشاری عربی بلد نیستند تا بتواند معلقات سبع را بخواند. آنچه او در خصوص معلقات سبع گفته سخن دیگران است، دیگرانی که انباشته از تعصب و خودبزرگ بینی هستند. البته آقای افشاری خود به این حقیقت اعتراف کرده که " نسبت به ادب کم اطلاع است". و شاید دلیل تعجب او همین کم اطلاعی او یا بهتر بگوییم بی اطلاعی او از ادب است.

ایشان با استناد به نوشته های نولدکه و طه حسین اظهار داشتند که: " نتیجه این که جناب آقای قیم می گویند معلقات سبع پانصد سال قبل از شاهنامه سروده شده اند جای تردید دارد."

اولاً باید به عرض ایشان برسانم که من تا بحال نشنیده ام و یا در جایی نخوانده ام که نولدکه چنین نظری درباره معلقات داشته باشد. در عوض می دانم که دکتر عباس زریاب خوبی گفته است که نولدکه از میان ادب مشرق زمین به معلقات سبع و ادب جاهلی علاقه زیادی داشت. آقای افشاری باید به من و به خوانندگان نشان دهد نولدکه کجا این سخن را گفته است؟ و اگر مدرک خود را نشان نداد ، ناگزیرم همان سخنی که به طباطبایی می گویم به او هم بگویم.

دوم این که معلقات سبع آن چنان از نظر معنی و از نظر ترکیب کلمات و وزن و قافیه عالی هستند که بسیاری از ادبا و صاحب نظران را به تعجب واداشته است . طه حسین در کتاب " في الأدب الجاهلی" آن

ها را به دوره بعد از اسلام نسبت می دهد. اما سخن او مورد تأیید قرار نگرفته است. دکتر حنا فاخوری در کتاب خود با ارائه شش دلیل، سخن طه حسین را "مبالغه آمیز و خالی از دلایل نیرومند" می داند و آن را رد می کند (تاریخ ادبیات زبان عربی، همان ص ۳۷-۳۸)

جهت اطلاع دوست ما ذکر این مطلب ضروری است که به قول گوستاو لوبون: عرب چند قرن پیش از اسلام " مجمع ادبی" داشت ، این جلسات در "سوق عکاظ" بطور سالیانه برگزار می شد و شعرا آنجا شعر خود را قرائت می کردند ، همان جا افرادی بودند که شعر ها را ارزیابی کرده و در صورتی که شعر خوب بود ، آن را تأیید می کردند و بهترین آنها را روی پارچه قیمتی با حروف طلا می نوشتند و در خانه کعبه آویزان می کردند تا به دست آیندگان برسد (گوستاولوبن، تمدن عرب و اسلام، ص ۵۵۶) .

از طرفی دیگر ادبا می دانند که شعر گفتن و اعتلاء شعر در یک جامعه فرایند یک شبه نیست، قرن ها طول می کشد تا شعر به مرحله " معلقات سبع " برسد. و این نشان می دهد که قدمت شعر نزد عرب بسیار بیش از اینها بوده است، و از پانصد سال تجاوز می کند. دکتر جواد علی معتقد است که قدمت شعر عرب به قرن ها پیش از این می رسد (المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ، المجلد الثامن).

آقای افشاری بعد نوشته: " دوم آن که جناب قیم عجیب است آگاه نباشد که بدوی ترین مردم ، حتی قبيله ای دور افتاده در آمازون، هم شعر دارند".

واقعاً برای من عجیب است که آقای افشاری این سخن را می گویند. به همین دلیل است که می گویم آقای افشاری نمی دانند معنی شعر چیست؟ شاید ایشان شعر را با آواز اشتباه گرفته باشند؟ نه تنها بدوی ترین قبیله آمازون بلکه بسیاری از ملل شعر نداشتند. نکند شما شعر را با سخن گفتن اشتباه گرفته اید؟

عزیز من، شعر یک هنر است و هر کسی این هنر را ندارد. ساده ترین تعریف شعر این است که شعر یک کلام ادبی است که بیان کننده عواطف و تخیل گوینده است و با عناصری از قبیل وزن ، قافیه ، و تصویر شناخته می شود(حسن انوری، فرهنگ سخن، ص ۷۵)

همه فضلا و علما شعر را این چنین تعریف کرده اند. غلامحسین صدری افشار نیز شعرا سخنی می داند که دارای وزن ، قافیه و معنی است، سخن منظوم است (غلامحسین صدری افشار، فرهنگ فارسی امروز ، ص ۸۲۵).

مرحوم حسن عمید نیز چهل سال پیش همین تعریف را کرده است: سخن منظوم، کلام موزون، سخنی که دارای وزن و قافیه باشد(فرهنگ عمید ، ص ۱۳۰۶). با این تعاریف حالا آقای افشاری به ما بگوید چگونه می توان بدوی ترین مردم می توانند شعر داشته باشند .

او این تعریف عجیب و غریب را بیان می کند تا به ما بگوید که در ایران پیش از اسلام هم شعر بوده است، بعد می افزاید: "... و این سخن غریب را بگویند که ایرانی ها شعر را از عرب یاد گرفتند. احتمالاً منظور ایشان داستان مشهور "وزن عروضی" باشد و گرنه یکی از نخستین شاعران شناخته شده ی جهان که اثرش هنوز در دسترس است(گاهان) ایرانی است یعنی زردشت؛ که اتفاقاً شعری با مضمون فلسفی و اخلاقی است که نقطه عطفی در تاریخ جهان است."

دوست من ، جناب آقای افشاری ،همین داستان " وزن عروضی " اساس شعر است . اگر سخنی تابع وزن عروضی نباشد، قطعاً شعر نیست. مگر می توان سخن بدون وزن و قافیه را شعر نامید؟ با این تعریف شما صحبت های معمولی ، شعر است، و همه مردم شاعر هستند.

ای کاش آقای افشاری یک نمونه از شعرهای این به اصطلاح شاعر یعنی زردشت را به عنوان نمونه در نوشته خود می گذاشتند تا خوانندگان بدانند این نخستین شاعر جهان چه می گفته که فقط آقای افشاری آن را کشف کرده است.

جناب آقای افشاری،عزیز من، حتی ابراهیم پور داود که عمر خود را بر زردشت و گات ها گذاشت، تا چیزی از آن در آورد، جرأت نکرد سخنان زردشت را "شعر" بنامد.

دیاکونف نیز نه تنها آن ها را شعر نمی داند ، بلکه سخن معمولی هم تلقی نمی کند، او گات های زردشت را "مجردات صعب الفهم و عاری از تمثیل" می داند(دیاکونف " تاریخ ماد، ص ۳۵۵). خانم مری بویس در کتاب تاریخ کیش زرتشت، گات ها را "دشوار و راز آلود" می داند(مری بویس ، تاریخ کیش زرتشت، ص ۹). کریستین بارتولومه در باره همین حرف های زردشت ، می نویسد: "بدون اغراق می توان گفت که گات ها، دشوارترین بخش فقه اللغه هندواروپایی را تشکیل می دهند، و در حقیقت فقط بیست درصد از قطعات گات ها به قدر کفاف قابل فهم است." (دیاکونف ، همان ، ص ۳۵۴). کریستن سن می گوید: زردشت این سخنان را در حالت مستی با نوشیدن هوم بر زبان می رانده(ایران در دوره ساسانیان، ص

۱۴). آقای افشاری سخنان راز آلود، دشوار، صعب الفهم و عاری از تمثیل زردشت را که در حال مستی بر زبان می رانده ، شعر می داند.

اما چون آقای افشاری این سخنان زردشت را " اشعاری با مضمونی فلسفی و اخلاقی دانسته که نقطه عطفی است در تاریخ جهان" است ، ببینیم مورخان و آکادمیسین های بزرگ درباره آن چه گفته اند.

دیاکونف می گوید: مهمترین استعاره ای که در گائنه ها و مخصوصا در فصل ... آن بکار رفته، روح گاو است که دشمنان راستی به او ظلم و اجحاف روا می دارند(دیاکونف، همان ، ص ۳۵۵). به قول کریستن سن از افسانه ها و داستان های کهنی که به این تصاویر جان می بخشد، جز وصف رنج ها و شکوه روان گاو نر که یک افسانه قدیمی ایرانی است ، که در قالب زردشتی ریخته شده، چیزی باقی نمانده است.(کریستن سن ، همان،ص ۱۶).

آقای افشاری همانند آقای جواد طباطبایی فکر کردند مردم بیسواد هستند، ویا اینجا کور بازار است و کسی از شعر و شاعری و حرف های بی سر و ته زردشت اطلاع ندارد.مطالب فوق را فقط برای نمونه ذکر کردم ، والا اگر بخواهم در این باره بنویسم چندین برابر مطالب فوق ، از دانشمندان و پژوهشگران بی طرف و منصف سخن دارم.ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه از اعتقادات " بسیار شگفت انگیز و حیرت انگیز" پارسیان سخن گفته است(ص ۱۴۰-۱۴۱) . مهرداد بهار در خصوص اعتقادات زردشت درباره خلقت کون چنین می گوید: مهر به دنبال گاو می رود تا سرانجام او را می یابد و به دستور خدای بزرگ او را می کشد تا از تن او حیات گیاهی و جانوری پدید آید(مهرداد بهار، از اسطوره تاتاریخ " ، ص ۱۳). این ها اعتقادات و خرافات زردشت است که آقای افشاری آن ها را نقطه عطفی در تاریخ بشریت می داند در " عقاید فلسفی و اخلاقی " زردشت ، منشأ کلیه گیاهان و جانوران از گاو است.

راستی تا یادم نرفته آقای افشاری به ما بگویند ، قبل از اسلام در ایران به شعر چه می گفتند؟

آقای افشاری در ادامه چنین می نویسد: با نگاهی به کتاب " تاریخ ادبیات پیش از اسلام " شادروان دکتر تفضلی می توان به انبوه شعرهای بازمانده از دوره پارسی و ساسانی آشنا شد.

چه خوب شد او به کتاب مزبور اشاره کرد. به دلایل متعدد می توان گفت که آقای افشاری کتاب مزبور را نخوانده است. اول این که عنوان کتاب را کامل ننوشته ، دوم این که اسم مؤلف را ذکر نکرده و فقط فامیل او را نوشته، سوم این که مرحوم تفضلی با نقل قول از یکی از علماء بر این اعتقاد است که در ایران باستان شعر وجود نداشته است.

چهارم این که برخلاف نوشته آقای افشاری، در کتاب احمد تفضلی چیزی از شعرهای دوره پارسی و ساسانی نیست.

اما ببینیم مرحوم تفضلی در این باره چه گفته؟ آنچه او گفته خلاف نوشته های آقای افشاری است. احمد تفضلی ضمن قبول این که پارسیان پیش از اسلام شعر نداشتند، سخن ابو حاتم رازی در " کتاب الزینة، جلد اول ، ص ۱۲۲ را عیناً نقل می کند: ابوحاتم رازی(و ۳۲۲ هجری) بر آن است که ایرانیان اصلاً شعری نداشته اند. و می نویسد که : ملل دیگر (از جمله ایرانیان)شعر موزون و (مقفاً) ، همانند شعر عرب نداشته اند و آن چه را ایرانیان در آوازهای خود(= اغانی) بر زبان می آوردند چیزی میان شعر و کلام منثور است و وزن و قافیه شعر عربی را ندارد، بلکه کلامی است که آن را با آهنگ کلام (=الحان) مسجع

و آهنگین می کنند و در بیان، آن را به آواز می خوانند و بدین گونه، به کلمات مدّ می دهند(یعنی کلمات را می کشند). این گونه سروده ها مبتنی بر وزن شعر و قوافی نیست. وی در اثبات ادعای خود می گوید: " در فارسی، واژه ای برای شعر وجود ندارد و از کلمه عربی استفاده می شود(احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۳۱۳). بنده عرض می کنم نه تنها شعر عربی است، بلکه وزن و قافیه نیز عربی است. بیت و مصرع هم عربی است. اگر در ایران پیش از اسلام شعر بود تمام این کلمات فارسی می بودند نه این که عربی باشند.

ادوارد براون نیز بر این سخن صحه گذاشته که ایرانیان قصیده، قطعه را از عرب به عاریت گرفتند(ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۵).

علامه محمد قزوینی نیز این حقیقت را قبول دارد که " ایرانیان از روی عروض عرب، بنای گفتن شعر فارسی گذاردند(محمد قزوینی، مقالات، ص ۱۰۷). حتی اروپائیان فن قافیه را از عرب یاد گرفتند(گوستاو لوبون، همان، ص ۵۵۹). فراتر از این ریچارد فرای به ما می گوید نخستین دوبیتی فارسی از آن یک شاعر عرب بود به نام یزید بن مفرغ (متوفی در ۶۹ هجری) که در خراسان می زیست ولی در کرمان درگذشت(ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۴۵). ذبیح الله صفا از قول صاحب تاریخ سیستان نخستین شعر پارسی دری را به تقلید از قصاید و اشعار عربی می داند(ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ص ۴۶).

بنده برای این سخنان خود بازهم منابع تاریخی دارم، درست برخلاف آقای طباطبایی و آقای افشاری که سخنان بدون مدرک و سند بر زبان می رانند، اما به همین اندازه اکتفا می کنم.

در ادامه آقای افشاری که من بعید می دانم حتی یک بیت از معلقات سبع را خوانده باشد، می گوید: " این قصیده ها عموماً وصفیه، زن و اسب و شمشیر و شراب و بادیه را وصف می کنند و نه تنها در آن نشانه ای از خرد و عدالت و دفاع و دعوت به اندیشه ای وجود ندارد بلکه دامنه خیال در آن ها نیز بسیار محدود است."

ظاهراً آقای افشاری، مستشرق بزرگ تئودور نولدکه را می شناسند، اما بنظر می رسد که او فقط اسم ایشان را شنیده و کتابی از نولدکه نخوانده، قدر مسلم اگر آقای افشاری کتاب های او را می خواند، بسیاری از مطالب فوق را نمی نوشت. مرحوم دکتر عباس زریاب خویی می نویسد: نولدکه از آثار جاویدان مشرق زمین به اشعار عرب جاهلی علاقه زیادی داشت(تئودور نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان، مقدمه، ص ۸).

سخن پروفیسور ادوارد براون استاد دانشگاه کمبریج را که گفته بود " حتی برای یک لحظه نمی توان شاهنامه فردوسی را با معلقات سبع مقایسه کرد" را در مقاله قبلی گفته بودم. ابن خلدون دانشمند بزرگ، شاعران را اندرز داده که شیوه تعبیر و بیان سخن سرایان عصر جاهلی عرب را سرمشق خود قرار دهند(ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۲۲-۱۲۳). ابوالفرج اصفهانی در کتاب معروف خود " الأغانی" از معلقات سبع به عنوان قصایدی عالی با اسلوبی استوار یاد می کند(الأغانی، مقدمه آقای فریدنی، صفحه هفت).

محمد تقی بهار که به ملک الشعراء معروف است و خود از شاعران معاصر است به هنگامی که می خواهد از شعر خوب یاد کند، از معلقات سبع نام می برد. به نظر بهار، از نشانه های شعر خوب آن است

که ترجمه ناپذیر باشد و تنها شعری دارای این ویژگی است که ساده و طبیعی باشد. مثلاً رمز توفیق" اشعار عرب قبل از اسلام" در این است که ، " به واسطه عدم معاشرت آنها با متمدنین و حیات ساده بسط بدوی ، فوق العاده دارای محسنات طبیعی بوده و همین بساطت حال و علو طبع شعرای جاهلیت است، که اشعار آنها را غیرقابل تقلید و در حقیقت جزو اشعار خوب عمومی وقابل ترجمه قرار داده است" (محمد دهقانی، بهار و نقد ادبی، ص ۳۷).

گوستاو لوبون به هنگام ذکر برتری های این اشعار چنین می گوید: میان اشعار عرب با اشعار یهودیان فرق نمایانی است زیرا آن پیشگویی ها و مطالب هولناک ، و وادار کردن به خونریزی ، و امثال کشتارهای وحشیانه، و دست و سربریدن و لعنت و نفرین خدای یهود و غیره که تورات از آنها پر است در اشعار عرب دیده نمی شود(گوستاو لوبون ، همان، ص ۵۵۶).

معلقات سبع آن چنان قوی و با معانی انسانی است که حتی ذبیح الله صفا که یکی از باستان گرایان و نژاد پرستان است ، آن را ستایش می کند. در حقیقت رمز ماندگاری معلقات سبع فقط بخاطر زیبایی بیان و وسعت خیال شاعران و استفاده از واژه های نغز و پر معنی نیست، رمز جاویدانگی این اشعار جنبه متعالی و انسانی و والای آنها است. ذبیح الله صفا می گوید: در اشعار عرب آزادگی و شجاعت اعراب و بی باکی و مهارت آنان در سواری از این گونه اشعار بخوبی لائح است(ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ص ۲۱۱).

عبدالحسین فرزاد، صدق عاطفه شاعر عرب، مهمان نوازی در شعر عرب حتی مهمان نوازی دشمن، آزادگی شاعر و آزادی از هر قید و بند، شجاعت ، سادگی ، و رهایی را ویژگی شاعران معلقات و بطور کلی شعرای آن دوره می داند (عبدالحسین فرزاد، رؤیا و کابوس ، صص ۹-۱۱). شوقی ضیف شاعران آن دوره را این چنین معرفی می کند: شاعر جاهلی با گزافه و مبالغه آشنا نیست و از حدود اعتدال بیرون نمی رود. با امانت به ضبط و نقل صور حقیقی آن مبادرت ورزیده ، بی هیچ تعدیلی که لازمه تماس با جوهر حقایق است. شاعران جاهلی در ستایش شجاعت و جنگ آزمودگی خصم، بخل به خرج نمی دهند. حقیقت را واژگونه نمی کند(شوقی ضیف، الفن و مذاهبه فی الشعر العربی، ص ۲۱۳).

دکتر حنا فاخوری در فصل دوم تحت عنوان "شعر جاهلی" می گوید : موضوعات شعر جاهلی مولود زندگی شاعر و احوال طبیعی و اجتماعی او بود. مشهورترین این موضوعات ، وصف، مدح، رثاء، هجاء، فخر، غزل، خمر، زهد و حکمت بود(همان ، ص ۴۱). او در جای دیگر می گوید: شاعر بدوی به جهان می نگریست و ناپایداری و زوالش را حس می کرد، نیز به اخلاق و سجایای مردم و اوضاع و احوال اجتماع خود توجه داشت، گاه این توجه به جهان و مردم او را به جانب زهد سوق می داد، و گاه به جانب حکمت.

شاعر این زهد و حکمت را در ادبیات یا قطعات پراکنده بیان می داشت و آنچه می گفت چیزی بود که به تجربه دریافته بود (همان، ص ۴۳).

آقای افشاری چون در زمینه ادب کم اطلاع است ، زردشت را نخستین شاعر می داند که شعراو نقطه عطفی در تاریخ بشری است. سخنی که هیچ کس آن را تأیید نمی کند، بلکه علما و فضلا از شنیدن آن به خنده می افتند. به همین دلیل چون اصلاً نمی داند شعر چیست، درباره معلقات سبع اظهار نظر می کند و دامنه خیال در آن را محدود می داند. اما ببینیم دکتر حنا فاخوری در این زمینه چه می

گوید: دامنه خیال شاعر جاهلی را وسعتی نیست، زیرا خود او منعزل و منفرد است. صور خیالی او بیشتر محسوسند. تصویر، اصل مهمی از اصول صناعت شاعر جاهلی است که هیچ شعری از شعرهای جاهلی خالی از آن نیست (همان، ص ۴۵).

در اینجا ناگزیرم نمونه ای از شعر پیش از اسلام را برای نمونه بیاورم تا نشان دهم که آقای افشاری تا چه اندازه از شعر آن دوره بی اطلاع است و فقط از روی تعصب سخن می گوید. به راستی انصاف چیز خوبی است. هر چند که اشعار حاتم طایی جزء معلقات نیستند و در درجه پایین تری از معلقات سبع هستند.

حاتم طایی که در مهمان نوازی نمونه ای برای کلیه اعصار است، اشعاری در مهمان نوازی دارد. او در شعری خود را بنده مهمان می داند:

من تا زنده ام بنده مهمانم از خوی و طبع بندگان تنها همین با من است

در شعر دیگری به غلام خود این نوید را می دهد که اگر مهمانی به منزل من آوردی ترا آزاد می کنم:

آتش بر افروز که شب مهنابی است و باد سرد و تند می وزد، ای آتش افروز

شاید رهگذری شعله های آتش تو را ببیند اگر بتوانی مهمانی را به خانه من بیاوری، تو آزادی

جهت اطلاع آقای افشاری در عصر جاهلی، عرب، آتش بر می افروخت تا آن که در شب ره گم کرده، سوی آتش رود، و آن کس که آتش او بلندتر باشد مهمان نوازتر و کریم تر است.

حاتم در جای دیگر چون در نتیجه مهمان نوازی دار و ندار او در حال کاهش بود و مردم او را نصیحت می کردند تا چیزی برای خود نگه دارد با قطعه شعری به آن ها می گوید:

می گویند دارایی خود را تباه ساختی، میانه روی پیشه کن / اگر چنان می کردم که آن ها می گویند به این سروری نمی رسیدم. منظور او مقام و شأن او در مهمان نوازی است.

عنتره بن شداد در باره پاکدامنی و عفت چنین می گوید:

من از نگاه به زن همسایه چشم بر بستم تا این که خانه اش او را از دیدگاه من دور نگهداشت

به دلیل آزادگی شاعر معلقات و عدم وابستگی به کسی و یا پادشاهی، او اطاعت را دستور کار خود قرار نمی دهد، از "فرّ ایزدی" سخن نمی گوید. و بندگی و بردگی مردم را تبلیغ نمی کند و هیچگاه به مردم نمی گوید که پادشاه مبعوث خدا است

به عنوان نمونه یک بیت از شعر معلقات سبع از عنتره بن شداد عبسی برای اطلاع آقای افشاری و آقای طباطبایی ذکر می کنم. بیتی که متعلق به زمان خاصی نیست و تا قیام قیامت زنده است. بیتی در مذمت کینه و کینه توزی است. بیتی که خصایل و منش والای انسانی را ذکر می کند. به دلیل همین ابیات است که ادوارد براون برای یک لحظه شاهنامه را با معلقات سبع مقایسه نمی کند.

عنتره بن شداد عبسی (۵۲۵ - ۶۰۸ م) می گوید:

و لا ینال العلا من طبعه الغضب

لا یحمل الحقد من تعلو به الرتب

و آن که خشم خوی اوست گرانقدر نخواهد

کسی که بلند مرتبه است کینه در دل ندارد

شد

عنتره پانصد سال قبل از شاعر ما به بهترین وجه در مذمت کینه و کینه توزی سخن گفته است.

آقای افشاری

بد نیست بروید و اشعار زهیر بن اُبی سلمی (۵۳۰-۶۲۷ م) را بخوانید.

دکتر حنا فاخوری تحت عنوان " شاعر حکیم " می نویسد: زهیر قاضی و حکیم است. اصلاح امور جامعه خود را به گردن گرفته است. همواره ناصح و رهنماست زبانش به حکمت گویاست شعرش حاوی عقیده و مسلک او درباره زندگی است و این حکمت او حاوی دستوره‌های مفصل اوست در تهذیب نفس و حسن سلوک و سیاست جامعه بدوی (همان، ص ۱۱۸).

بنده قصد نداشتم در این خصوص سخن گویم ، اما بی اطلاعی آقای افشاری و بهتر است بگویم بی انصافی آقای افشاری من را وادار کرد تا در این خصوص قدری بنویسم.

چون سخن به اینجا رسید یک دروغ دیگر را برملا کنم، و آن این سخن است که یک نفر مصری گفته: " ما به این دلیل عرب شدیم که فردوسی نداشتیم " تازگی ها هم بعد از وفات محمد حسنین هیکل اینجا و آنجا می شنوم که این فرد محمد حسنین هیکل بوده است. هر چند که برای علما و فضلا مشخص است که این شاهنامه فردوسی نبوده که زبان فارسی را حفظ کرده، با وجود این بنده برای پی بردن به حقیقت از دوستان خود، اساتید زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه های مصر اعم از دانشگاه قاهره، کلیه دارالعلوم، عین شمس، الازهر، المنوفیه، البحیره ، السویس و همچنین دوستان نویسندگان و داستان نویس مصری موضوع را جویا شدم. همگی آن ها در درجه اول خیلی ناراحت شدند، بعد گفتند : این شخص که این حرف را زده کیست؟ و در چه کتابی یا مقاله ای یا سخنرانی این سخن را گفته است؟ آخر سر نیز به من گفتند سلام ما را به ایرانیان برسانید و بگویید لطفاً از ما مایه نگذارید.

آقای افشاری حق دارد، تعجب کند ، چون اطلاع او از شعر و شعر عرب و حتی شعر فارسی بسیار بسیار اندک است. کسی که بگوید بدوی ترین قبایل شعر دارند، معلوم است تا چه اندازه از ادب اطلاع دارد. کسی که زمزمه های بی معنی، مبهم ، غیر قابل فهم زردشت را شعر بداند و زردشت را نخستین شاعر بشریت بداند پیداست که از شعر و ادبیات چیزی نمی داند. همچنین نشان می دهد که تعصب تا چه اندازه در این گونه افراد ریشه دوانده است.

او در این نوشته های خود حتی یک بار نگفته که این سخنان را برچه اساس و از کدام کتاب و کدامین صفحه آورده است؟ حال آن که بنده برای هر سخن خود گاهی بیش از پنج منبع و مأخذ ذکر کرده ام و به نوشته های فضلا و علما و آنهایی که مورد قبول مجامع علمی و آکادمیک جهان هستند استناد کرده ام. با عرض پوزش باید گفت هر آنچه آقای افشاری در این جوابیه گفته ناشی از تعصب است و بر هیچ مبنای علمی استوار نیست.

آقای افشاری بگذارید آقای جواد طباطبایی جواب ما را بدهد و شما بروید همان کتاب نولدکه و کتاب های دیگر را بخوانید، شاید آن وقت بدانید که شعر چیست و شاعر کیست و شعر خوب کدام است؟

به قول بزرگ ترین شاعر پارسی گوی، خواجه حافظ:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست